



دین، مؤید توسعه علمی

«معلومات انسان» را در یک تقسیم‌بندی وسیع و کلی به دو قسم منقسم می‌کنند: و آن عبارت است از «عامیانه» (Vulgarism) و «علمی» (Theoretical).

معلومات عامیانه

این نوع معرفت جداگانه و منفصل و بدون ارتباط حادثه‌ای با حادثه دیگر صورت تحقق می‌پذیرد و با اصطلاح اهالی علم، موضوعات آن «کلی» نمی‌باشد. مثلاً آن زمانی که شخص، ریزش قطرات باران را مشاهده می‌کند اما بین این حادثه و حوادث و عوامل سائره در ذهن و ضمیر خود هیچ گونه رابطه‌ای برقرار نمی‌سازد و هرگز این اندیشه را لحاظ نمی‌کند که ریزش قطرات باران، معلول علت‌های مختلف و مسبوق به سوابق متعددی است، یقیناً نمی‌تواند معرفتی علمی داشته باشد. چنین شخصی نمی‌تواند وقایع و حوادث را به هم مرتبط ببیند و در سلسله علی آن را مرتبط بنگردد و تدبری در این حوزه داشته باشد. معلومات او راجع به پدیده‌ها «جزیی» و غیر مرتبط است. یکی از علائم معلومات عامیانه، نبود یگانگی و فقدان ارتباط اندیشی میان حوادث است.

معلومات علمی

زمانی که میان حوادث طبیعی، مناسبات ثابت تأسیس شود و به وسیله کشف جوهره اشیاء تدوین قوانین کن‌یتغییر، اطلاعات و معلومات متفرقه، گردآوری و بسامان گردد و سلسله حوادث از راه «علت و معلول» و برشالوده «اصول منظم منطقی» کاملاً مرتب و تبیین و معین شود «معرفت علمی» جلوه گر می‌گردد. «شرط علم» این است که به اندازه کافی متضمن «وحدت و تعمیم» باشد؛ چنان باشد که مردم بتوانند در صدور حکم نسبت به مسایل علم «اتحاد

نظر» داشته باشند؛ صدور حکم بر اساس ذوق شخصی و علاقه فردی نباشد، بلکه مبتنی بر روابط عینی بین مسایل باشد که به تدریج کشف می‌گردد و با روش‌های معین، منتحق و تثبیت می‌شود. البته پرواضح است که هر علمی «موضوع و روش» خاص خود را دارد که این دو آنها را از علوم دیگر جدا می‌سازد. اما به هر حال میان معرفت علمی و معرفت عامیانه تفاوت‌هایی است.

اولا: معلومات عامیانه هرگز «یقین و اطمینان» آور نیست؛ زیرا در این صورت انسان پیرامون هر حادثه‌ای اطلاعات نامرتب و نامرتب تحصیل می‌کند؛ و چون اسباب و علل ظهور و بروز آن حوادث معین و مشخص نیست هرگز قطعیت در صحت آن حاصل نمی‌شود. هر گاه در ترتیب ظهور و بروز آثار و مظاهر طبیعت تغییر و تبدیل رخ دهد، معلومات عامیانه نیز نسبت به این آثار متغیر و متبدل می‌شود؛ حال آنکه ثمرات معلومات علمی همواره شایان اعتماد است؛ زیرا انسان در مواقع ممکن و مقتضی انطباق و یا عدم انطباق آن را با واقع تحت «تجربه و آزمون» قرار می‌دهد و به سهولت بی‌به‌صحت و مقم اطلاعات خویش می‌برد.

ثانیا: چنانکه گفته آمد معلومات علمی متصف به صفت تعمیم است؛ زیرا علوم راستین در پرتو کشف قوانین ثابت و تجرید اوصاف و صفات آثار و مظاهر طبیعی از تدقیق و توصیف حوادث مختلف به طور جداگانه بی‌نیاز می‌شود و آثار مشترک الاوصاف را در کمال سهولت، طبقه بندی و تصنیف می‌نماید. همچنان که دانشمندان عرصه علم تجربی، مثلاً اوصاف اساسی گونه‌های مختلف گیاهان و جانوران را تعیین می‌کنند و آن را در هر گیاه و جانوری که ملاحظه کنند بی‌درنگ و به آسانی آن را در ردیف ویژه خود می‌گمارند.

ثالثا: معلومات علمی پیوسته تحت نظم و اصول معین است؛ چندان که علماء خلف از میوه زحمات و اکتشافات دانشمندان سلف بهره فراوان می‌برند؛ ایشان از تکرار تجربه‌ها و آزمون‌های پیشینیان - بدین ترتیب - بی‌نیاز می‌شوند.

مراحل چهارگانه دانش بشری

هر علمی در مسیر تکاملی و در راستای توسعه خود ناگزیر از طی این چهار مرحله است.

اول: فراهم‌آوری اطلاعات لازم.

دوم: ترتیب و تدوین و نظام‌مندی اطلاعات یادشده و تأسیس قواعد جزئی: قواعدی که اساس آن مبتنی بر تجربه و آزمون است.

سوم: کشف قوانین خاص.

چهارم: کشف و تدوین قانونی کلی و عمومی که جامع و شارح قوانین خاص جزئی باشد.

شاهد مثال اینکه: «علم هیئت» (Astronomy) که از دیگر علوم موجود ثابت‌تر و محقق‌تر به نظر می‌رسد در وادی تکامل خود این مراحل چهارگانه را پیموده و رفته رفته به مقام شاخ کنونی رسیده است؛ بدین معنی که: تا زمان طلوع «هیپارک» (Hipparcus)،

منجم یونانی‌ای که در قرن دوم قبل از میلاد می‌زیست و نخستین دانشمندی است که فهرست ستارگان را تدوین و طول سال شمسی را تعیین کرد، و «پتولومی» (Ptolamaeus) یا «بطليموس»، منجم و ریاضی‌دان معروف که معاصر هیپارک بوده، این رشته از دانش بشری، اطلاعاتی ابتدایی را تحصیل کرده و بعد در فروغ اهتمام دو عالم مزبور، قواعد عمومی آن بنیانگذاری شده است. آنگاه به وسیله «کپلر» (Kepler) در قرن هفدهم، پاره‌ای از قوانین خصوصی را کشف کرده تا آنکه سرانجام به دست «نیوتن» (Newton) «بنای رفیع این دانش





آن را ثابت و مدلل کرد، معلومات انسان وارد مرحله چهارم می‌شود. در این مرحله، علم «ثابت و محقق و قابل اطمینان» رخ می‌نماید.

ساقه ظریف فرضیه

فرضیه «کانت» (Kant) و «لاپلاس» (Laplace) پیرامون «پیدایش زمین» و نیز فرضیه «تولید حیات در کره خاک» و فرضیه «تغییرات انواع» و فرضیه «مغناطیس مولکولی» و «تئوری «ادراک» و فرضیه «هلمهولتز» (Helmholtz) راجع به «نور و رنگ» و صدها فرضیه دیگر همچنان در مرحله نخست از مراحل چهارگانه یادشده جاری‌اند. این قبیل افکار و نگرش‌ها در حال حاضر نیز بر محور «پندار» دایرند و ابی بسا هر متفکری آن را بنوعی برای خود حل کند. این گونه مطالب هر آینه در معرض تغییر و تبدیل قرار می‌گیرد. چنان که کتاب‌های علمی از گذشته‌های دور تا کنون مشحون از این فرضیه‌هاست.

حتی علم پزشکی، علی‌رغم اینکه بسیار کهنسال است و از قرن نوزدهم میلادی به بعد از

مرتب می‌کنند و نتیجه آن به وجود آمدن «تئوری» (نظریه) های گوناگون در توضیح و تبیین بسیاری از مظاهر طبیعت و بیان چرایی حدوث حوادث طبیعی و کیفیت حصول و استقرار روابط مشخص میان حوادث مزبور است. چه بسا بسیاری از تئوری‌هایی که در هنگامه آزمون، «صحت و اهمیت» خود را به کلی از دست داده و از بوته تجربه و عمل روسفید بیرون نیامده‌اند.

در مرحله سوم؛ معلومات و اطلاعات

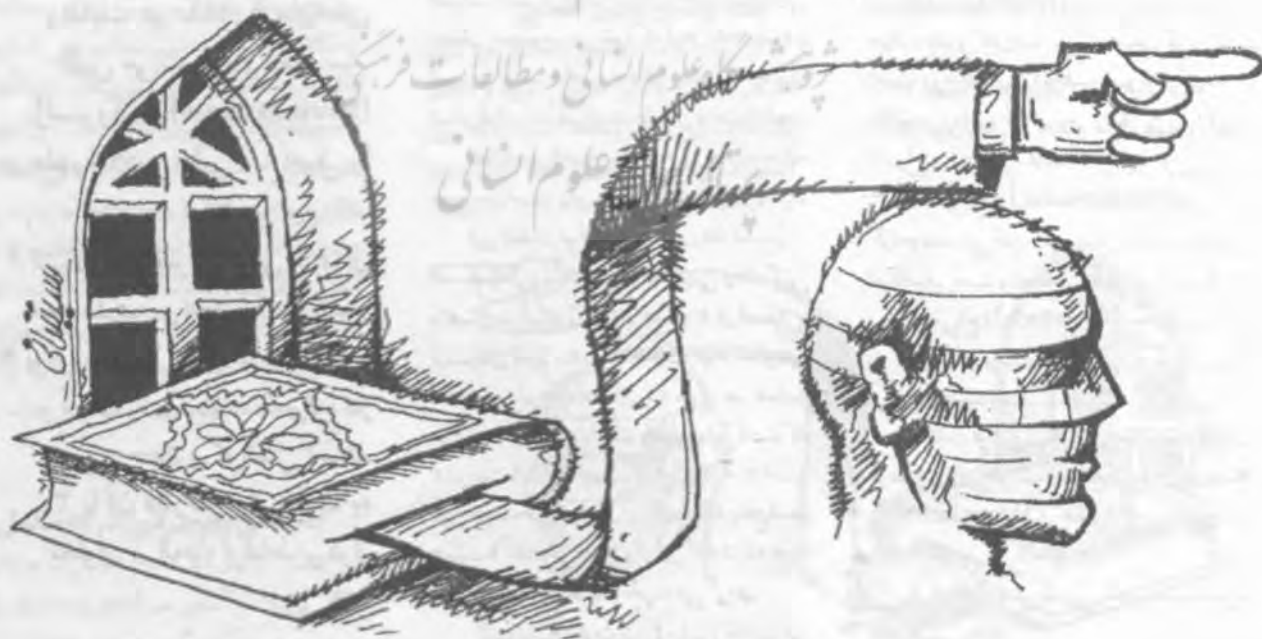
علمی به مقامی برتر از مرحله پیش ارتقا می‌جوید. در این حالت، بیشتر فرضیه‌ها و نظریه‌ها، مبدل به قواعدی که تجربه و آزمون هم درستی آن را به ثبوت می‌رساند می‌شود؛ اما ابی و صف آن قواعد، فاقد جنبه کلیت و عمومیت و برخوردار از مستثنیات بسیاری است.

وقتی دانش بشری در یکی از رشته‌های علوم طبیعی به جایگاهی رسید که مناسبات ثابت میان آثار و مظاهر طبیعت، کشف و به صورت «قوانین لن بتغیر» تدوین شد و «استثناء» را به این مقام راهی نبود و در هر زمان و مکان، تجربه و آزمون، صحت

شریف، مرتفع و قانونی جامع و عمومی جلوه‌گری نموده است، بنابراین هر علمی برای نیل به قله‌های کمال ناچار از بیمودن چهار مرحله خواهد بود.

در مرحله اول؛ دانشمندان برای تشریح و تبیین ارتباطات موجود میان مظاهر و آثار طبیعی - خاصه در مواقعی که تعیین این ارتباط با دستیاری تجربه و آزمون امکان‌پذیر نباشد - به تصورات و فرضیات متوسل می‌شوند و با مساعدت و یاری اندیشه‌های منظم و منطقی برای مسایل معضله‌راه حل می‌نمایند. این فرضیه‌ها که در زبان یونان باستان به «هیپوتز» (Hypothesis) شهرت داشت تأثیر بسزایی در توسعه دایره علوم و ابزارگری‌های مختلف داشته است.

در مرحله دوم؛ معلومات انسانی از تصورات و فرضیه‌های نظری به آزمون‌های تجربی نزدیکتر می‌شود. دانشمندان در این مرحله افکار و آراء خود را از محدوده «قیاس‌های منطقی و استدلال‌های عقلی» به میدان «عمل و آزمون» می‌کشاند. ایشان در این حرکت، همت خود را مصروف استخراج قواعد منظم و





● هر علمی هر قدر بیشتر بر پایه «قوانین کلی» مبتنی باشد و کمتر از «قواعد خاص و فرضیه‌های غیر مشخص» دم زند، به همان قدر ثابت‌تر، دقیق‌تر و مطمئن‌تر است. این است که ریاضی و نجوم و فیزیک و شیمی و مانند آن پیش از پزشکی، تعلیم و تربیت و علمی از این قبیل مورد اعتماد دانشمندان جهان بوده و خواهد بود. زیرا این علوم غالباً بر اساس قوانین مسلم، مؤسس و استوار است و کسی تاکنون در صحت آن قوانین تردید به خود راه نداده است.

● «کانت»، دین را احساس و وظایف در مقابل فرمان‌های الهی می‌شمارد و «موریس ژاستروف» (Moris Jastrow) در مفهوم «دین» این سه اصل را قطعی می‌داند:

۱. انسان به وجود قدرتی مافوق خود مذعن و معترف می‌باشد.
۲. برای حصول ارتباط میان خود و آن قدرت مطلقه همواره در سعی و جهد و کوشش است.
۳. با آن قدرت برتر غالب به نحوی از انحاء ارتباط برقرار می‌کند.

فیزیک، شیمی، فیزیولوژی، آناتومی، و... استفاده فراوان برده، هنوز هم در شمار علوم ثابت قرار نگرفته و کاملاً بر بنیاد قوانین مسلم مبتنی نشده است. هر روز که می‌گذرد اندیشه‌ای نو و فرضیه‌ای تازه در پزشکی به وجود می‌آید و هر دانشمندی برخوردار از افکار و روش خاص خود است.

علم وقوانین کلی

هر علمی هر قدر بیشتر بر پایه «قوانین کلی» مبتنی باشد و کمتر از «قواعد خاص و فرضیه‌های غیر مشخص» دم زند، به همان قدر ثابت‌تر، دقیق‌تر و مطمئن‌تر است. این است که ریاضی و نجوم و فیزیک و شیمی و مانند آن پیش از پزشکی، تعلیم و تربیت و علمی از این قبیل مورد اعتماد دانشمندان جهان بوده و خواهد بود. زیرا این علوم غالباً بر اساس قوانین مسلم، مؤسس و استوار است و کسی تاکنون در صحت آن قوانین تردید به خود راه نداده است. بنابراین: «علم» (Science) عبارت است از کشف حقایق اشیاء و مجموعه اطلاعات و معلومات بشری پیرامون عالم خارجی و راه‌های تعبیر و تبدیل آن به وسیله دخل و تصرف منظم و مرتب انسان. علم، در آنجایی حقیقی محسوب می‌شود که از مرحله فرضیه و تصور و قواعد خاص، قدم فراتر پیش گذارد و بر اساس قوانین مسلم ثابت، مؤسس و استوار شود. لفظ «دین» در لغت به معنی عادت، حال، خوی، سیاست، رأی، حکم، اطاعت و جزاست. این لفظ در موارد زیر به کار رفته است:

«مالک روز دین»: «به هر دینی رفتار کنی با همان دین با تو رفتار خواهد شد». در اصطلاح فیلسوفان قدیم ما «دین» به یک نهاد خداوندی اطلاق می‌شود که عاقلان راه سوی خیر هدایت می‌کند. فرق دین با ملت و مذهب این است که «شریعت» از این جهت که مورد اطاعت است، دین خوانده می‌شود و از این جهت که جامع است «ملت» گفته می‌شود؛ و از این حیث که مورد ارجاع است، «مذهب» نامیده می‌گردد. گفته‌اند: «تفاوت دین و ملت و مذهب این

است که دین منسوب به خداوند است؛ ملت منسوب به رسول خدا و مذهب منسوب به «مجتهد» است. بسیار اتفاق می‌افتد که این الفاظ به جای یکدیگر به کار می‌رود. به این جهت گفته‌اند اتحاد این مفاهیم «ذاتی» و معایرت آنها «اعتباری» است. و نیز لفظ «دین» به «شریعت» که همان سنت است، اطلاق می‌شود. یعنی سنت و احکامی که خداوند برای بندگانش تشریح کرده است.

در زبان‌های اروپایی نیز کلمه (Relegion) از واژه لاتینی (Religio) گرفته شده. و به گفته «سیسرون» (Cicero) این کلمه از واژه (Relegere) یا «تقیدات» مشتق شده است. پس لفظ (Religio) به معنای تقید و اهتمام صدیقانه نسبت به عبادات آمده است. بدین ترتیب میان دین و مفهوم اطاعت و انقیاد، خویشاوندی شگافی موجود و مشهود است.

«ماکس مولر» (Muller) فیلسوف معروف قرن نوزدهم، عقیده دارد که: «دین» نیرویی روحانی است که برای ادراک نامتناهی، تحت نام‌های مختلف به انسان قدرت و توانایی عطا می‌کند.

«رویل» (Reville) دین را تحدید و تقید حیات بشری تعریف می‌کند و می‌گوید که: «دین، روح انسانی را بر نفس او و تمام کاینات، حاکم می‌داند و آن نیروی روحانی را با روح الارواح مرتبط می‌سازد.»

«شلایرماخر» (Schleiermacher) دین را این گونه وصف می‌کند: «دین، عبارت از حس دنیوی افراد انسانی است و نتیجه آن انقیاد بشر است.» «فوترباخ» (Feuerbach) معتقد است که: «دین، عبارت از شوق فراوان اینها، بشر برای پی بردن به خداوند است.»

«کانت»، دین را احساس و وظایف در مقابل فرمان‌های الهی می‌شمارد و «موریس ژاستروف» (Moris Jastrow) در مفهوم «دین» این سه اصل را قطعی می‌داند:

۱. انسان به وجود قدرتی مافوق، خود مذعن و معترف می‌باشد.



۲. برای حصول ارتباط میان خود و آن قدرت مطلقه همواره در سعی و جهد و کوشش است.
۳. با آن قدرت برتر غالب به نحوی از انحاء ارتباط برقرار می‌کند.

اذعان به وجود قدرت قاهر و برتر، اساس معتقدات انسان است و آرزوی دستیابی به ارتباط با آن «منبع فیاض»، احساسات روحانی و شهودی آدمی را پرورش می‌دهد و به وسیله عبادت و نیایش و پرستش، ارتباط او با خالق مستتر می‌شود.

بنابراین به عقیده مورس ژاستروف «دین، عبارت از اعتقاد فطری و طبیعی افراد انسانی به وجود قدرت غالب و قوت قاهر است که ما فوق انسان و مستغنی از کاینات می‌باشد.»

«هربرت اسپنسر» (Herbert Spenser) دین را چنین تعریف می‌کند:

«دین، عبارت از احساسات قلبی و انشراحات روحی افراد انسانی است.»

«فیخته» (Fichte) فیلسوف مشهور آلمانی و مؤسس فلسفه ایده‌آلیزم عقیده دارد که:

«دیانت، کمال اخلاقی است و کمال اخلاقی، کل دیانت است.»

«ژان ماری گویو» (Guyau Jean Marie) عقیده دارد که:

«دیانت»، برای کل جامعه بشری است. دین، وسیله رابطه بشر با کل جهان و با مبدأ و حقیقت آن است.

البته شکی نیست که هیچ یک از تعریف‌های یاد شده چنانکه باید و شاید جامع و مانع نیست و مفهوم دین را به خوبی روشن و واضح نمی‌نمایاند. اما نظر به دشواری و اشکال فوق‌العاده موضوع و عجز دانشمندان غرب از بیان تعریفی به مراتب جامع‌تر و کامل‌تر از آنچه گفته شد ناچار به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

دین در نظر گاه دانشمندان شرق

بعضی از دانشمندان مشرق زمین در خصوص دین گفته‌اند:

دین عبارت از تعلق و اعتقاد انسان به آفریننده جهان و جهانیان است.

دین، عبارت از فرامیشتی است که از جانب پروردگار عالمیان به منظور راهنمایی مردمان بر پیامبران وحی شده است.

دین، عبارت است از شرایع و قوانینی که به وضع الهی و وحی سماوی بر یکی از افراد بشر نازل گردد و موجب انتظام امور روحانی و ملکی ملتی شود... وضع الهی يدعو اصحاب العقول بقبول ما هو عند الرسول.

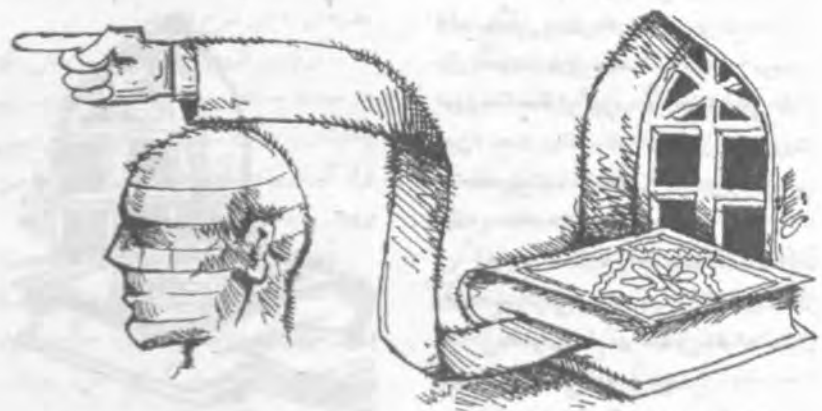
علم راستین و دین حقیقی

از آنچه گذشت واضح و محقق می‌گردد که علم راستین و دین حقیقی، مؤید و مکمل یکدیگرند. این دو نیرو متفقا انسان را به سوی کمال رهبری می‌کند و در پی حل کردن مسایل

لاینحل بشر است. هر دو قوای صوری و معنوی او را می‌پروراند. یکی، عقل او را قوت و قدرت می‌بخشد و آن دیگر، قلب و باور و ایمان او را جلا می‌دهد. یکی «زندگانی جسمانی» او را «سهل» می‌سازد و دیگری دری از آسمان «معنویت» بر وی می‌گشاید و تأمین‌گر حیات ابدی اوست. یکی او را بر «قوای طبیعت» چیره می‌کند و دیگری وی را از «تاریکیهای هوی» می‌رهاند. اگر علم برای انسان، ادراک هزاران تغییرات و تظاهرات عالم طبیعت را آسان می‌سازد، دین نیز راه ورود و وصول به عوالم الهی را به او می‌نمایاند. این امری بديهی است که نه دین بدون علم و نه علم بدون دین، توانمند در پرورش کمالات روحی و جسمی افراد انسانی خواهد بود. زیرا هر علمی مشغول «تدقیق و تحقیق» در موضوع مربوط به خود است و هیچ دانشی از «دایره وظیفه اصلی» خود پا فراتر نمی‌گذارد. ریاضیات در «کمیت»، مکاتیک در «حرکت»، فیزیک و شیمی در «خواص ماده»، بیولوژی در «حیات»، پسیکولوژی در «روحیات» و جامعه‌شناسی در «اجتماعیات» بحث و فحص می‌کنند. هیچ یک از این علوم در مسایل مربوط به مبدأ، معاد و وجود و بقای روح و مجازات و مکافات اخروی و اصل و مبدأ روحانی انسان مانند آن به تحقیق و تدقیق نمی‌پردازد. زیرا آنچه از محیط امتحان و آزمون بیرون است از وظایف علوم تجربی محسوب نمی‌شود، حتی «فلسفه مادی» در عصر حاضر از ورود به این میدان و شرح و بیان مطالب مزبور - به طوری که عقل و قلب انسان را خرسند و قانع نماید - عاجز است. تنها ادیان آسمانی هستند که بر حسب سوابق تاریخی قادر به حل این مسایل خواهند بود (که فلسفه و حکمت الهی نیز مقبض از آن و مؤسس بر آن است).

به کدامی رویم در این گذرگاه تسلسل؟

انسان از آغاز خلقت در صدد ادراک موجد و خالق کاینات و کشف سر ایجاد بوده است. از همه مهمتر اینکه مرگ، همواره خاطرش را





عدل و انصاف قرار داده اند.

اتفاق دین و علم

«هربرت اسپنسر» در یکی از آثار خود که راجع به «فلسفه اجتماعی» نگاشته پس از بحث مفصل در باب روابط علم و دین می نویسد:

چون مادر عواقب امور تفکر و تدبیر کنیم و به کنه هر شیشی از اشیاء پی بریم باید ناگزیر به وجود حقیقتی که معرفت آن فوق قدرت ماست اذعان کنیم و همین «اعتراف فطری» نقطه اتصال علم خواهی و دیانت است... ظاهر چنین به نظر رسانده اند که «علم و دین» باهم مغایرت و میانیت دارند و برخی چنین تصور می کنند که قضایای دینی و علمی قابل «توافق» با یکدیگر نیستند. حال آنکه این فکر اشتباه محض است زیرا «دین در نتیجه تخیلات بشری پا به عرصه وجود نگذاشته» بلکه از احساسات عمیق قلبی و انبعاثات روحانی سرچشمه گرفته است. علم نیز از «باری به هر جهت» های نوع انسان نبوده بلکه حاصل آزمون ها و تجربه های متمادی افراد بشر است. تجاربی که به مرور زمان دقیق تر و عمیق تر شده و به چنان مقامی نایل شده که از حدود «مشاهدات عادی» فراتر بالیده و به کشف «حقایق غیر محسوس» توفیق پیدا کرده است. علم و دین برخوردار از مبدا و منشایگانه ای بوده اند و هر دو فرع یک اصل و در یک مقام واقعند. علم از همان ابتدا سربر دامن دین داشته؛ و از قضا هر گاه که بالیده همان زمانی بوده که به نعمت «همسایگی بیشتر با دین» مفتخر شده است. برای آنکه از روی صحت و دقت این موضوع مورد مطالعه قرار گیرد باید «اصول کلی علم و دین» تحت مذاقه واقع شود؛ در این صورت ملاحظه می شود که تناقضی بین دین و علم وجود ندارد و نخواهد داشت.

«ارنست هگل» (Ernest Haeckel) با آنکه عقاید خرافی و عقاید دینی را کاملاً از یکدیگر جد می داند و از او هام غیر منطبق با قواعد معقول به شدت انتقاد می کند می نویسد:

«از جمله مسایلی که انسان، حل آن را پیوسته

سخن، مشوش ساخته و این راز عجیب و معمایی غریب او را به تفکرات دورادور او داشته و پاسخ این پرسش را می جسته است که:

«من کیستم؟ از کجا آمده ام و به کجا می روم؟»

هیچ جای تردید و شبهه ای برای احدی باقی نمانده که این «معما» بشر را از روز اول به حیرت افکنده و در عصر حاضر نیز قدرت و سطوت خود را بر اندیشه او چیره ساخته و در آتیه نیز هرگز آدمی از اندیشیدن پیرامون آن فارغ نخواهد بود؛ زیرا هر فردی از افراد جامعه بشری، راغب به حل این مسأله است که در این گذرگاه تسلسل به کجا می رود؟ آیا به سوی نیستی بی کرانه و «عدم مطلق» می شتابد یا به «عالمی مجهول» و یا «جهانی مستور» از نظرها و عقل ها منتقل می گردد.

در برابر این نوع پرسشگری ها، تنها «ادیان الهی» می توانند پاسخ های قانع کننده و توضیحات کامل بدهند و علوم و فن آوری های متنوع وارد این مراحل نشده و نخواهند شد. نیازمندی انسان، تنها به «فن آوری» نیست به «جهت صحیح فن آوری» نیز محتاج است. علم واقعی و دین حقیقی هر دو اسباب پروازهای ناب فکری، تحولات روحی و مؤسس بنای رفیع مدنیت های راستین بوده اند. گروهی از دانشمندان با صراحت تمام به این حقیقت اعتراف کرده اند که «توسعه دینی»، مؤید «توسعه علمی» است و مخالفان این نظر را خارج از دایره



● اگر با دقت به تعالیم

مسیحیت نظر شود و بیانات و تعالیم آن رسول گرانقدر الهی را از نظر بگذرانیم واضح و مشهود خواهد شد که در مسیحیت راستین و در شریعت آن بزرگوار کلمه ای برخلاف علم و مدنیت پیدانمی شود. بلکه او نیز همچون تمام پیامبران الهی و حاملان وحی و الهام ربانی مروج اخلاق رحمانی و مؤسس آداب ملکوتی بوده است. آنان که در صدر مسیحیت می زیسته و به زیور «اخلاق حسنه و تقوای خالص» مزین بوده و دیانت را وسیله وصول به ریاست نمی دانسته اند؛ اقوال و اعمالشان مؤید علم بوده و علما و اندیشمندان را پیوسته حمایت و تشویق می کرده اند.

● دینداران عالم همواره

«باغبانان بوستان پاکیزه دانش» و بر پای دارندگان «مشعل نگرشهای ناب علمی» و آبیاری کنندگان «سرزمین های پرسش گری» و فاتحان «قله های سرفراز بینش های کارآمد» و ناب بوده اند.





طالب است توضیح مبدا و حقیقت اشیاء است. علم که محدود به مطالعه آثار طبیعت و کشف «قوانین عمومی» است بدون شک به این پرسش جواب صریح نمی‌تواند بدهد. هر چند فلسفه، راهمایی نظری برای حل این معضل ارائه می‌کند اما آنچه مسلم است نوع انسان تنها از راه «حل نظری» قانع نمی‌شود و رفع نیازمندی‌های خود را از راه عمل نیز خواهند است. علم و دین هرگز بایکدیگر منازعه‌ای نداشته و نخواهند داشت. «گویو» حکیم فرانسوی معتقد است که اگر افسانه‌ها و مناسکی که حقیقت دین را از نگرش‌ها پنهان ساخته کنار گذاشته شود نزاع علم و دین بی‌معنی خواهد شد.

پیشینه معارضه دین نمایان با درخت دانش

صدیت و مخالفت بین دین و علوم که در قرن حاضر به کمال شدت و حدت خود رسیده از زمانی که «مسیحیت» به صورت «نیروی سیاسی» در جهان نمایان شد آغاز گردیده است. از آن تاریخ به بعد مؤمنان مسیحی و دانشمندان وارد عرصه منازعه بایکدیگر شدند و اندیشمندان و متفکران نیز هر کدام به وجهی در این مبارزه شرکت کردند و هریک به نوعی داد سخن دادند. تاریخ علوم و معارف دینی تنها عبارت از شرح و وصف کشفیات علمی نبوده بلکه از چگونگی مخاصمه دنیوی قدرتمند بایکدیگر نیز حکایت می‌کند. یکی از این دنیوی‌استعداد ذکاوت انسانی برای بسط و تعالی و ترقی و آن دیگری تضییق و فشاری بوده که از سوی صاحبان عقاید کهنه و دارندگان اغراض فاسد بشری به این استعداد وارد آمده است.

از بیانات محققان و دانشمندان مغرب زمین راجع به مخالفت علم با دین چنین مستفاد می‌شود که از زمان اشاعه و رسمیت مسیحیت و چیرگی قدیسان بر اندیشه‌ها میان علم و دین جدایی حاصل شد؛ دامنه این اختلاف و انشقاق رفته رفته به خصومت و نزاع مبدل گردید و چنان شد سرانجام کار که جمعی از صاحبان علوم، دین را دشمن

کینه‌ورز دانش دانستند. از مطالعه کتاب‌ها و آثاری که در این باب به رشته تحریر در آمده چنین استنباط می‌شود که این اختلاف ناشی از حقیقت دین و علم نبوده است؛ بلکه علل و اسباب متعدد تاریخی داشته است.

علت نخست:

عدم انطباق بعضی از مندرجات کتاب‌های مقدس با مبانی علوم ثابت. برخی از دانشمندان اذعان دارند که در کتاب‌های تورات و انجیل مطالبی به چشم می‌خورد که با علوم ثابت صحیح منافات دارد؛ تا بدانجا که دانش بشری با کمال شدت با آن مطالب مخالفت خود را ظاهر ساخته است. از جمله این مطالب می‌توان به موضوع خلقت جهان و کیفیت آفرینش انسان و پیدایش کاینات و اعتقاد به ظلمت شمس و قمر و غیره اشاره کرد که جملگی با دانش معارض و مابین هستند و علم را بر نمی‌تابد. مندرجاتی که پرده از رخساره هیچ معنایی بر نمی‌گیرد و عطف جست‌وجو گرانه فطری بشر را خاموش نمی‌سازد و روح پرسان او را به فروغ پاسخی متورمی کند.

علت دوم:

ترویج عقاید خرافی از سوی جمعی از سران کلیسا.

«لاقدانس» یکی از آباء کلیسا بود که دیدگاههای همگی برشالوده‌وهم و پندار و خیال است. او در مورد کروی بودن زمین نظریه‌ای به این شرح داشت:

اگر زمین کروی شکل باشد انسان‌هایی که در سمت مخالف ما زندگی می‌کنند باید پاهایشان به طرف آسمان و سرشان به سوی زمین قرار گیرد و بوته‌ها و درختان و علف‌ها روی زمین بروید.

آیا هیچ اندیشه سالمی ممکن است چنین عقیده سخیفی را بپذیرد اگر از این ارباب کلیسا می‌پرسیدند که آیا در این صورت چگونه اشیاء موجود در روی زمین هر کدام به طرفی پرتاب نمی‌شود؛ چنین می‌گفتند:

● زمانی که میان حوادث طبیعی، مناسبات ثابت تأسیس شود و به وسیله کشف جوهره اشیاء و تدوین قوانین لن‌یتغیر، اطلاعات و معلومات متفرقه، گردآوری و پسامان گردد و سلسله حوادث از راه «علت و معلول» و برشالوده «اصول منظم منطقی»، کاملاً مرتب و تبیین و معین شود، «معرفت علمی» جلوه‌گر می‌گردد.

● از بیانات محققان و

دانشمندان مغرب زمین راجع به مخالفت علم با دین چنین مستفاد می‌شود که از زمان اشاعه و رسمیت مسیحیت و چیرگی قدیسان بر اندیشه‌ها میان علم و دین جدایی حاصل شد؛ دامنه این اختلاف و انشقاق رفته رفته به خصومت و نزاع مبدل گردید و چنان شد سرانجام کار که جمعی از صاحبان علوم، دین را دشمن کینه‌ورز دانش دانستند. از مطالعه کتاب‌ها و آثاری که در این باب به رشته تحریر در آمده چنین استنباط می‌شود که این اختلاف ناشی از حقیقت دین و علم نبوده است؛ بلکه علل و اسباب متعدد تاریخی داشته است.



گرفت. و یا: (Apollonius) (ریاضیدان نام آور سال ۲۵۰ قبل از میلاد) را شرح و تدریس می کرد و بزرگان اسکندریه از خرمن دانش او خوشه‌های می‌چیدند. به تحریک «سن سیریل» که از سوی مسیحیان اسکندریه به ریاست انتخاب شده بود در سال ۴۱۵ میلادی به قتل رسید. جسد این دانشمند ارجمند را به طرز فجیعی قطعه قطعه کردند. و یا:

وقتی «تئوفیل» (Theophile) بر حکومت اسکندریه تکیه زد محلی که از گذشته معبد مقدس «اوزیریس» (Osiris) به شمار می‌رفت به مسیحیان تفویض شد. او چنان بر مردم خشم گرفت که ضمن قتل و آزار گروهی فرولان از مردم دستور داد تا کتابخانه مشهور «اسکندریه» (که مقدار کمی از آن پس از هجوم ژول سزار هنوز محفوظ مانده بود) محو و معدوم شود. از آن زمان به بعد دوره محدودیت افکار آغاز و در سال ۴۱۴ میلادی، حتی در شهر «آتن» نیز، تدریس حکمت و علوم یونانی ممنوع شد. در تاریخ آمده است که بعدها به امر امپراتور «ژوستینیانوس» (Justinian) همه مدارس تعطیل و تدریس علوم منع گردید.

تأسیس محاکم تفتیش عقاید و کشتارهای مهیب به نام دین، بسیاری از مورخان که تاریخ محاکم تفتیش عقاید (انگیزاسیون) را نوشته و پرده از روی فجایع قرون وسطی برداشته‌اند این حوادث ننگین را که تحت لوای دین و با سوء استفاده از آیین آسمانی مسیح (ع) صورت می‌گرفت، شرح و بسط داده و همه آن جنایتها را به دیانت منسوب ساخته‌اند.

اگر با دقت به تعالیم مسیحیت نظر شود و بیانات و تعالیم آن رسول گرانقدر الهی را از نظر بگذرانیم واضح و مشهود خواهد شد که در مسیحیت راستین و در شریعت آن بزرگوار کلمه‌ای برخلاف علم و مدنیت پیدانمی‌شود. بلکه او نیز همچون تمام پیامبران الهی و حاملان وحی و الهام ربانی مروج اخلاق رحمانی و مؤسس آداب ملکوتی بوده است. آنان که در صدر مسیحیت می‌زیسته و به زیور «اخلاق حسنه

گرفت. و یا: «گالیله» (Galilei) بعد از تکمیل تلسکوپ در سال ۱۶۰۹ میلادی و کشف کوههای کره ماه و قمرهای چهارگانه مشتری و هاله‌های زحل در سال ۱۶۱۶ به سرنوشت کپرنیک گرفتار آمد. او پس از جلوس بر کرسی محکومان در سال ۱۶۳۳ میلادی مجبور به انکار حرکت زمین شد و در پایان زندگانی از نور دیده محروم و منزوی گشت. و یا:

«برونو» (Bruno) هنرمند و اندیشمند ایتالیایی آنگاه که در سال ۱۵۸۴ میلادی تألیف معروفش را منتشر کرد به حکم محکمه انگیزاسیون یا تفتیش عقاید (Inquisition) به جرم بدعت گذاری در سال ۱۶۰۰ میلادی در شهر رم زنده به آتش افکنده شد. و یا:

یکی از زنان دانشمند به نام «هیپاتی» (Hipatia)، فرزند ریاضیدان نام آور تئون (Theon) که در علوم ریاضی نادره زمان بود و علاوه بر حکمت ارسطو و افلاطون آثار آپولونیوس

● «ماکس مولر» (Muler) فیلسوف معروف قرن نوزدهم، عقیده دارد، که: «دین» «نیروی روحانی است که برای ادراک نامتناهی، تحت نام‌های مختلف به انسان قدرت و توانایی عطا می‌کند.

● روحانیان و قدیسان کلیسا به رغم آنچه می‌گفتند برای خود جامه‌های فاخر و مزین ترتیب می‌دادند، تاج‌ها و عصاهای مرصع می‌ساختند و بهترین وسایل زندگی را در اختیار می‌گرفتند، اما دیگران را به انزوا و رهبانیت تشویق می‌کردند.

همان گونه که اشعه دایره به سمت مرکز متوجه است اجسام سنگین نیز به سوی مرکز زمین متمایلند و تنها اجسام خفیف (همچون ابر و پرو...) به آسمان صعود می‌کنند.

«سنت آگوستین» (Augustine) (Saint) ملقب به سعادتمند (یکی از نام آورترین بزرگان چهارگانه کلیسا که در قرن پنجم میلادی می‌زیست) عقاید عجیبی از خود بروز می‌داد: مثلاً:

منتع و محال است که در آن سوی دنیا انسان به وجود آمده باشد. زیرا در کتاب‌های مقدس وقتی از فرزندان آدم بحث می‌شود ذکری از اشخاص آن طرف عالم به میان نیامده است! علاوه بر این وقتی در روز قیامت حضرت مسیح از آسمان فرود می‌آید افرادی که در آن طرف دنیا باشند آن حضرت را نخواهند دید. بنابراین نتیجه می‌گیریم که کروی بودن زمین امری معقول نیست و چنین عقیده‌ای باطل و فاسد است. این گونه عقاید مردمان را به سنگلاخ‌های هولناک جهل و خرافه سوق می‌داد و آنان را سالیان بسیاری از دانش دور و مهجور می‌ساخت.

روحانیان و قدیسان کلیسا به رغم آنچه می‌گفتند برای خود جامه‌های فاخر و مزین ترتیب می‌دادند، تاج‌ها و عصاهای مرصع می‌ساختند و بهترین وسایل زندگی را در اختیار می‌گرفتند؛ اما دیگران را به انزوا و رهبانیت تشویق می‌کردند.

مخالفت گسترده جمعی از سران کلیسا با دانشمندان و قیام به آزار آنان برخی از مغرضان و یاخام اندیشان غرب مخالفت و مخالفت گروهی از قدیسان و سران کلیسا با دانشمندان و فاضلان را در کتابهای خود ثبت و ضبط کرده و آن را دلیل بارز و شاهد ناطق منازعه دین با علم دانسته‌اند؛ مثلاً نوشته‌اند که:

چون «کپرنیک» (Copernicus) دانشمند مشهور لهستانی (مؤسس هیئت نوین) در سال ۱۵۴۳ میلادی تألیف ارزشمند خود (حرکت دورانی اجرام آسمانی) را منتشر کرد به شدت هر چه تمام‌تر مورد تعقیب کلیسای اقرار





هرچه هست از قامت ناسازی اندام

ماست

میان علم راستین و دین حقیقی هیچگونه مخالفت و مبیانیتی موجود نبوده نیست؛ و این اختلاف و دوگانگی زاده کردار و گفتار معدودی افراد «نادان» یا «غرض ورز» است که خود را به دیانت و یا علم نسبت داده‌اند و سبب تولید «شبهه» در میان مردم - خاصه جوانان - شده‌اند. دینداران عالم همواره «باغبانان بوستان پاکیزه دانش» و بر پای دارندگان «مشعل نگرشهای ناب علمی» و آبیاری کنندگان «سرزمین‌های پرش گری» و فاتحان «قله‌های سرفراز بینش‌های کارآمد» و ناب بوده‌اند. در پایان یادآوری و تأکید مجدد بر این نکته لازم می‌نماید که دین همواره مؤید توسعه علمی بوده و حوزه‌های دینی نیز به‌عنوان حاملان دین، بر آن تأکید داشته‌اند؛ هرچند که ممکن است این تأکیدها در قالب الفاظ دیگری بجز واژه توسعه به کار رفته باشد.

پی‌نوشت‌ها :

۱. زندگی و تمدن در قرون وسطی؛ تألیف صدر الدین میراثی، نشر اقبال.
۲. رویدادهای مهم تاریخ؛ ترجمه و تألیف حسام الدین امامی، انتشارات جاویدان.
۳. علم چیست، فلسفه چیست؟ نوشته، ح. ستوده، دفتر کتابهای اسلامی.
۴. مقدمه‌ای بر تبیین انسان، نوشته عیسی نظری، انتشارات پیام آزادی.
۵. انسان، علم، روش؛ نوشته حسین بهار، انتشارات ایران گرافیک.
۶. فرهنگ فلسفی، جمیل صلیبا، ترجمه منوچهر صامی دره بیبی، انتشارات حکمت.

چشم، طبعاً و بر حسب استعداد ذاتی‌اش، راه را از چاه تمیز خواهد داد و در این صورت «بصر» را دیدن آموختن خطاست. وظیفه انبیاء عظام ورود به مباحث علمی و فنی نبوده است، چه آنان بعد از تربیت قوای معنوی و «روشنگری» عرصه‌های افکار ابتداء انسانی، کشفیات علمی و جست‌وجوگرهای فنی را به خودافراد «جامعه مدنی» واگذار کرده‌اند. بنابراین موضوع خلقت عالم و آدم و ظلمت آفتاب و ماه و سقوط ستارگان از آسمان و مانند آن بالیده از آیات متشابه بوده و هرگز ارتباطی با امور ظاهری و مفاهیم صوری نداشته است. اگر دانشمندان که به ظاهر آیه‌های متشابه به کتاب‌های مقدس ناظر بوده‌اند قدری در معانی و رموز کلمات الهی دقیق‌تر می‌شدند و لختی در مضامین بیانات مقدس عمیق‌تر می‌گشتند، هرگز آن ترنمات را مخالف علم و فن‌آوری معرفی نمی‌کردند.

ثالثاً: رواج عقاید خرافی بین مسیحیان و مخالفت جمعی از بزرگان کلیسا با دانشمندان و تأسیس محاکم تفتیش عقاید و مانند آن از قدر و منزلت دیانت نخواهد کاست. زیرا «بدرفتاری پیروان دینانی با حقیقت آن دیانت» مرتبط نخواهد بود. علم و دانش، مسلماً حقیقت محض است و بر همه کس واضح و مبرهن بوده و هست که علم، نور و جهل، ظلمت است، درحالی که گروهی از دانشمندان، علم را وسیله دمار عالم و امحاء بنی آدم قرار داده‌اند؛ اینان بر اثر اختراع فن‌آوری‌های پیچیده نظامی و کوشش در راه استفاده از مخرب‌ترین ابزارهای جنگی همه روزه تلفات بسیاری بر جامعه انسانی وارد می‌کنند. آیا در اینجا می‌توان گفت که علم، ویرانگر اساس انسانیت و هادم بنیان مدنیت است؟!

آنان که خود را به دیانت و یا علم ورزی نسبت داده‌اند اما اعمالشان مخالف با اصول دینی و موازین علمی است نسبتشان مجازی است نه حقیقی و رفتار و گفتار نکوهیده‌شان مربوط به اصل دین و دانش نیست.

و تقوای خالص «مزین بوده و دیانت را وسیله وصول به ریاست نمی‌دانسته‌اند؛ اقوال و اعمالشان مؤید علم بوده و علما و اندیشمندان را پیوسته حمایت و تشویق می‌کرده‌اند. «دراپر» (Draper) در کتاب «نزاع علم و دین» بر این حقیقت تأکید می‌کند که:

معتقدات بنیادین مسیحیان تا سالیان درازی بر محور این سه اصل مهم قرار داشت: تعظیم و تکریم خداوند، طهارت اخلاقی و شفقت و مرحمت مؤمنان نسبت به یکدیگر.

اعتراض برخی از دانشمندان بر مضامین بعضی از مندرجات کتاب‌های مقدس - که علی‌الظاهر با نصوص علمی موافقت ندارد - معلول وجود دو علت است:

۱. استیحاخ بسیاری از آباء کلیسا و بزرگان مسیحی در خصوص تأویل و تفسیر آیه‌های متشابه کتاب‌های مقدس.
۲. عدم تعمق و تدقیق دانشمندان در معانی و رموز آیات یاد شده و عدم تفکیک محکمات از متشابهات.

بدین ترتیب می‌بینیم قسمت‌هایی از مندرجات این کتابها مخالف قوانین علمی جلوه کرده و این عقیده در نفوس عدیده متمکن و راسخ شده که دین الهی با علم حقیقی بر سر رفق و توافق نیستند. حال آنکه:

اولاً: موضوع دیانت اصلاً و ذاتاً مطالب اخلاقی و مسایل روحانی است که تعلق به جهان جان و دل دارد نه عالم آب و گل. ادیان الهی برای حل مسایل فنی و بیان فرضیه‌های علمی تشریح نشده‌اند؛ زیرا مقصد اصلی از بعثت، سوق دادن روان آدمی به عوالم روحانی و نجات نوع انسان از وسوسه‌های نفسانی و عروج فرزندان آدم به مدارج عالی فضایل و کمالات رحمانی بوده است.

ثانیاً: پیامبران الهی که «خورشید حقیقتند» از مشرق امکان بر عالم عقول و ارواح پرتو افشانی می‌کنند و به وجدان مردمان، «حال جدید» می‌بخشند. این بسی واضح و بدیهی است که وقتی خورشید درخشید و همه جا را به نور گرفت،

